



## اشاره

آنچه پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیه الله مصباح یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که در تاریخ ۸۶/۷/۲ ایراد فرموده‌اند، و با اندکی تصرف ارائه می‌شود.

\* \* \*

## معنای قلب و انواع آن

«قلب» مترادف کلمه «دل» در فارسی است. لفظ «دل» را دو جور به کار می‌بریم. یکی همان قلبی است که در طرف چپ سینه هست؛ اما در ادبیات عمومی مخصوصاً آنجایی که جای بحثهای اخلاقی در میان است،

دل، یک حقیقتِ درونی است که چیزهای خاصی را به آن نسبت می‌دهند. می‌گویند: دلم می‌سوزد یا غصه‌دار است. یک سلسله احساسات و عواطف را به این موجود درونی خودمان نسبت می‌دهیم. این یک قوه درونی است و مرتبه‌ای از روح انسان. بعضی وقتها هم که کسی حالت فطری و طبیعی نداشته باشد، می‌گوییم: دلش مثل سنگ شده است. گاهی چیزهای دیگری هم به قلب نسبت می‌دهند مثلاً ادراک و یافتن واقعیت در قرآن به قلب نسبت داده می‌شود. این همان دلِ معنوی است: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ

دار[.] گاهی به «زیغ» تعبیر می‌شود، یعنی دیگر حقیقتی را درک نمی‌کند. در تعبیرات دیگر قرآن آمده است که روی دلهای کسانی مهر خورده است و در نتیجه هیچ اثر خاصی از آن ظاهر نمی‌شود و فعالیتی که باید انجام دهد نمی‌دهد و آثار مطلوب از آن ظهور نمی‌کند:

﴿حَتَمَ اللَّهُ﴾<sup>۶</sup> یا ﴿طَبَعَ اللَّهُ عَلٰی قُلُوبِهِمْ﴾<sup>۷</sup> «خداوند مهر بر دلهایشان زده است.» با اینکه شرایط ایمان آوردن برایشان فراهم است و انسان فطری وقتی یک حقیقتی را درک کرد و دلایل متقن داشت، تسلیم می‌شود؛ اما اثر این مهر این است که اینها نمی‌پذیرند، ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۸</sup> «یکسان است ترساندن یا نترساندنشان، ایمان نمی‌آورند.»

فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا﴾<sup>۱</sup> «مگر مردم در زمین سیر نکردند تا دلهایی داشته باشند که با آن تعقل کنند.»

در مقابل آن، آیه شریفه دیگری است که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾<sup>۲</sup> «و هر آینه جهنم را برای بسیاری از اجنه و انسانها که دارای قلب هستند؛ ولی نمی‌فهمند، آماده ساختیم.» این آیه از کسانی که دل دارند؛ اما نمی‌فهمند مذمت می‌کند، یعنی قاعده‌اش این است، کسی که دل دارد بفهمد. پس در واقع فقه که همان یافتن مطالب دقیق است، یا تعقل را به یک قوه باطنی انسان که اسمش قلب است نسبت می‌دهد.

### آفت‌های قلب

این قلب، گاهی آفت می‌بیند و مریض می‌شود. قرآن می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ﴾<sup>۳</sup> «در قلبهایشان مرض است.» یا ﴿فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾<sup>۴</sup> «هنگامی که منحرف شدند خداوند قلوبشان را منحرف کرد.» و ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا﴾<sup>۵</sup> «خدایا دلهای ما را منحرف نکن [و به حالت طبیعی و فطری نگه

۱. حج/۴۶.

۲. اعراف/۱۷۹.

۳. بقره/۱۰.

۴. صف/۵.

۵. آل عمران/۸.

۶. بقره/۷.

۷. توبه/۹۳.

۸. بقره/۶.

افکنده است؟» آن کسی که قبله و معبود خودش را هوای نفس قرار داده است، و فقط تابع هوای نفس است، خدا هم عکس‌العملی را در مقابلش نشان می‌دهد، «وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ»؛ خدا چنین کسی را گمراه می‌کند. این گمراهی نتیجه‌ی همان رفتار دلخواهانه و خودپرستی است. به آنجا می‌رسد که دیگر حقایق را درک نمی‌کند، خدا او را گمراه کرده و بر دلش مهر زده است؛ مثل نامه‌ای که مهر و موم می‌کنند تا دیگر باز نشود، دیگر حقایق در او نفوذ نمی‌کند.

### احساس و عواطف

قرآن کریم چند نوع خاصیت را به قلب نسبت می‌دهد. یکی ادراک واقعیات بود، دیگری احساسات و عواطف است: «فِيمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِيُنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْفَلْبِ لَإِنْفَضُوا مِن حَوْلِكَ»<sup>۱</sup>؛ «پس به خاطر رحمت خداوند، با مردم نرم و ملایم بودی و اگر خشن و قسی‌القلب بودی هر آینه

عده‌ای هم هستند که هزار سال پیامبر آنها را ارشاد و هدایت کند هیچ تأثیری ندارد، می‌فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ»؛ «خدا بر دلهای اینها مهر زده است.» و برای اینکه نشان بدهد اعمال گذشته‌شان موجب شده به این حالت بیفتند می‌فرماید: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۲</sup>، «هرگز چنین نیست؛ بلکه اعمالی که انجام داده‌اند. موجب زنگار دلشان شده است.» «رَيْن» حالت زنگ زدگی فلزات است. فلزی که زنگ می‌زند، دیگر جلا بر نمی‌دارد. اعمالشان موجب زنگار دلشان شده و روی دلشان را پوشانده است. پوششی که با گردگیری پاک نمی‌شود، چون فاسد شده است.

### علت زنگار دل

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِيهِ وَقَلْبِيهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِيهِ غِشَاوَةً»<sup>۳</sup>؛ «آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی [بر اینکه شایسته هدایت نیست] گمراه ساخته و برگوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای

۱. مطففین/۱۴.

۲. جاثیه/۲۳.

۳. آل عمران/۱۵۹.

نیست که مؤمنین کسانی هستند که وقتی ذکر خدا می شود دلشان می لرزد. اگر طوری شد که انسان گناه، خدا، قیامت و عذابهای آخرت را هیچ بیانگارد، یا بگوید من قبول دارم، قرآن هم درست است کتاب خداست؛ اما هیچ اثری در او نمی بینید، این حالت «قساوت» قلب است. خدا در مورد بنی اسرائیل می فرماید: ﴿فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً﴾<sup>۱</sup>؛ «پس دلهايشان مانند سنگ است یا حتی سخت تر از سنگ». پس یک حالت فطری در دل، نرمی است. اصل فطری اش این است که نرم و اثرپذیر باشد.

### آرامش و تزلزل

از حالت‌های فطری و طبیعی دل این است که وقتی دلایل قانع کننده‌ای برایش هست، آرامش و اطمینان پیدا می کند و به یقین می رسد. هر انسان فطری که از آفات دور باشد، وقتی دلیلی اقامه کنید خیلی راحت می پذیرد؛ اما آدمهایی پیدا می شوند که دلایل محکم برایشان اقامه می شود،

آنها از اطرافت پراکنده می شدند.» قلب یا «غلیظ» است یا «لیسن». خدا می فرماید: ما قلب تو را لین قرار دادیم، چون اگر سخت و درشت بود و غلظت داشت مردم از دور تو پراکنده می شدند. باید ملایم و نرم خو باشی، تا بتوانی اثر بگذاری. در همین راستا است که وقتی احساسات و عواطف در چنین اشخاصی رقیق است، به موقع هم حالت ترس پیدا می شود. چون امکان ترس در وجود انسان هست، جایی باید اثر داشته باشد. امروز برخی در روان شناسی چنین وانمود می کنند که ترس مطلقاً بد است و علامت ضعف است. یا مثلاً خجالت و حیاء بد است. می گویند اینها غیر طبیعی هستند. ولی از دیدگاه الهی، همه چیزهایی که در وجود انسان هست، اگر به جای خودش مصرف بشود صحیح است و باید باشد. بله، اگر بی جا یا افراطی شد غلط است. ترس از خدا باید باشد، یعنی در واقع برمی گردد به ترس از عقوبت گناهان: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾<sup>۱</sup> با «إِنَّمَا» هم معرفی می کند، می گوید: جز این

۱. انفال / ۲.

۲. بقره / ۷۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ»<sup>۱</sup> در ظاهر و صورت، صورت انسان است؛ ولی از نظر قلب، قلب حیوان است. در ظاهر شما آدم می‌بینید ولی این انسان نیست. انسانیت به قلب است، در حالی که قلبش یک قلب حیوانی است. ویژگی‌های قلب انسانی را ندارد.

#### در محضر مناجات

«إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو قَلْبًا قَاسِيًا؛ خدایا به تو شکایت می‌کنم از دلی که قساوت گرفته.»

«مَعَ الْوَسْوَاسِ مُتَقَلِّبًا؛ قلبی که با وسواس زیر و رو می‌شود.» قلب من با القائاتی که شیطان می‌کند و شبهه‌هایی که در ذهن به وجود می‌آید، آرام و اطمینان ندارد؛ بلکه دائماً در حال ارتباب و تزلزل است.

«وَالرَّزِينِ وَالطَّنِيعِ مُتَلَبِّسًا؛ و به «رین» و «طیع» آلوده شده است.» «رین» همان زنگار است و «طیع» هم مهرزدگی است. نتیجه قلبی که قساوت پیدا

قبول هم دارند؛ اما دلشان آرام نمی‌شود. این همان حالت تردد و نوسان است و به تعبیر قرآن ریب و ارتباب دارد: «وَازْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ»<sup>۱</sup> «قلبهایشان متزلزل است.» انسان‌هایی که در نجاست و پاکی یا تمیزی و سواس دارند این‌گونه‌اند. بعضی‌ها هم وسواس فکری پیدا می‌کنند؛ می‌گویند: دلیل درست است؛ اما من مطمئن نمی‌شوم! این هم یک حالت غیرطبیعی و غیرفطری است که در قلب پیدا می‌شود. با اینکه دلیل کافی دارد ولی یقین و اطمینان پیدا نمی‌کند. حالت ارتباب و تزلزل دارد و نهایتاً به جایی می‌رسد که اصلاً حقایق را درک نمی‌کند. اگر انسان قلبش از حالت فطری خارج بشود؛ در مقابل عواملی که باید انفعال پیدا کند سخت می‌ماند؛ آنجایی که دلیل اقامه می‌شود و باید یقین پیدا کند، یقینش تبدیل به شک می‌شود؛ آنجایی که حقایق باید در آن منعکس بشود، زنگار گرفته و چیزی در آن منعکس نمی‌شود؛ و در واقع آنچه ملاک انسانیت است، در او نیست. او دیگر انسان نیست.

۱. توبه/۴۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

چشم بر نمی‌دارد! «وَأَلَىٰ مَا يَسْرُهُمَا  
طَامِحَةً». تا اینجا حضرت سجاده عليه السلام  
پیش خدا از سه عنصر شکایت می‌کند.

### شرط استجاب دعا

آن وقتی انسان در دعا کردن  
راست می‌گوید که آنچه در توان  
خودش هست به کار بگیرد. فرض  
بفرمایید آتشی جلوی شما است، شما  
دست خودتان را در آتش می‌برید و  
می‌گویید: خدایا دست من را از آتش  
حفظ کن! هر که نگاه کند می‌خندد.  
می‌گوید: خدا به تو قدرت داده که  
دستت را عقب بکشی. نگذار تا  
نسوزد! اگر ما واقعاً ناراحتیم از اینکه  
چشم و دل ما معیوب است؛ ناراحتیم  
از اینکه هوای نفس بر ما غالب می‌شود  
و شیطان ما را تسخیر می‌کند، آن اندازه  
که مربوط به خودمان است نباید  
کوتاهی کنیم. آدم اقدام به گناه بکند و  
بگوید: خدایا ما را از گناه ننگه دار؟! این  
دعاها صرف لقلقه زبان نیست؟ بله، به  
یک جایی می‌رسد که آدم واقعاً  
احساس عجز می‌کند. آن قدر دشمن  
قوی است و حيله‌ها زیاد است، یا  
آن قدر طغیان‌گریزه زیاد است یا

می‌کند بیش از هر چیز در چشم ظاهر  
می‌شود. کسی که قلب سالم و فطری و  
طبیعی دارد، دلش نرم می‌شود و  
راحت اشک از چشمش جاری  
می‌شود. این نشانه وجود زمینه ایمان  
است. قرآن درباره بعضی از نصاری  
می‌فرماید: وقتی بفهمند که از طرف  
خدا آیه‌ای نازل شده از شوق اشک  
می‌ریزند: «تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ  
مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ»؛ «چون حق را  
شناختند می‌بینی که چشمهایشان لبریز  
از اشک می‌شود.» چون حق را  
شناختند به حالت وجد در می‌آیند و  
اشک می‌ریزند؛ اما کسانی هم هستند  
که غیر از زمان بچگی که کتک  
می‌خورند و گریه می‌کنند، دیگر  
یادشان نمی‌آید که قطره اشکی از  
چشمشان ریخته باشد! این همان قلب  
قاسی است. اثر قساوت قلب در چشم  
ظاهر می‌شود، لذا بعدش می‌فرماید:  
«وَعَسَيْنَا عَنِ الْبُكَاءِ مِنَ خَوْفِكَ جَامِدَةً»  
[شکایت می‌کنم] از آن چشمی که از  
خوف تو نمی‌گرید. از خوف خدا  
گریه نمی‌کند؛ اما از چیزی که لذت  
می‌برد، آنچنان خیره می‌شود که دیگر

سجاده سجده به اینجا می‌رسد و از اینها شکایت می‌کند، می‌گوید: «الهِیَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِقُدْرَتِكَ؛ خدایا هیچ قوت و قدرتی نیست مگر به قدرت تو.»، این خطرها سر راه من وجود دارد. هم نفس اماره خطر است و هم شیطان و هم قلب با قساوت. اما جز با اراده تو و حول و قوه‌ای که از ناحیه تو باشد، من از پس اینها بر نمی‌آیم.

«وَلَا نَجَاةَ لِي مِنْ مَكَارِهِ الدُّنْيَا إِلَّا بِعِضْمَتِكَ؛ و از گرفتاریهای دنیا نمی‌توانم نجات پیدا کنم مگر اینکه تو مرا حفظ کنی.» این گرفتاریهای دنیا را هم که باعث می‌شود ذهن مشغول شود و از انجام وظایف باز بماند هیچ کس نمی‌تواند رفع کند مگر اینکه تو مرا حفظ کنی.

«فَأَسْأَلُكَ بِبِلَاغَةِ حِكْمَتِكَ، وَتَفَاذٍ مَشِيَّتِكَ؛ تو را قسم می‌دهم به رسایی حکمت و نفوذ مشیتت.» یعنی کار تو هیچ‌گاه بی حکمت نیست. تو را به آن حکمتی که رساست و کمبود و کاستی ندارد قسم می‌دهم، «وَتَفَاذٍ مَشِيَّتِكَ؛ خواست تو کاملاً نافذ است. ما خواستهایی که داریم، هزار و یک

مقاومت در مقابل شرایط اجتماعی سخت است که آدم احساس عجز می‌کند. آن وقت است که دیگر فریاد انسان بلند می‌شود، کمک! کمک! در این حال وقتی انسان می‌گوید: خدایا کمک کن! خدا حتماً کمک می‌کند؛ اما اگر دعای او صرف لقلقه زبانی باشد و همه کارهایی را که برخلاف رضای خداست انجام بدهد و دائماً دعا بخواند که خدایا من را حفظ کن! شبیه استهزاست.

بگذریم از اینکه خیلیها وقتی دعا می‌خوانند نمی‌فهمند چه می‌خوانند. فقط برای ثوابش می‌خوانند. باز همین که دست کم این چند لحظه را دنبال شیطان نباشند و غیبت نکنند خوب است؛ اما این کجا و مناجات کجا؟ درد دل کردن و با خدا راز و نیاز کردن کجا؟ آن وقتی دعا واقعیت دارد که انسان توان خودش را به کار گیرد. همان توانی هم که خدا به او داده مال خودش نیست؛ امانتی است از خدا تا در این مواقع از آن استفاده کند، آن را به کار بگیرد و اگر کم آمد بگوید: خدایا بیش تر بده! این است که وقتی حضرت

آدمهایی پیدا می‌شوند که  
دلایل محکم برایشان  
اقامه می‌شود، قبول هم  
دارند؛ اما دلشان آرام  
نمی‌شود. این همان حالت  
تردد و نوسان است

شرط دارد تا جامعه عمل بپوشد؛ اما  
مشیت خدا اینطور نیست: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا  
أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»<sup>۱</sup>؛ «و امرش  
چنین است که وقتی چیزی را اراده  
کرد، می‌گوید باش و می‌شود.» همین‌که  
خدا چیزی را خواست، - البته خواست  
تکوینی - دیگر هیچ شرط و قیدی  
ندارد. این است که مشیت خدا نافذ  
است. من تو را قسم می‌دهم به آن  
مشیت نافذت؛

دشمنانم [که بزرگ‌ترینش شیطان  
است] یاری کن.»

«أَنْ لَا تَجْعَلَنِي لِقَبْرِ جُودِكَ مُتَعَرِّضًا؛  
خدایا این توفیق را به من بده که فقط  
متعرض جود تو باشم.» یعنی  
خواسته‌ام از جود تو باشد و سراغ کس  
دیگری نروم. فقط امیدم به تو باشد.

«وَعَلَى الْمَخَازِي وَالْعُيُوبِ سَائِرًا؛  
عیبها و رسواییهای من را بپوشان.»  
«وَمِنَ الْبَلَاءِ وَأَقْبًا؛ من را از بلاها  
حفظ کن.»

«وَلَا تُصَيِّرْنِي لِقَلْبَتِي غَرَضًا؛ من را  
هدف و غرض فتنه‌ها قرار نده.»  
گمراهیها، انحرافات، ابهاماتی که در  
جریانات پیش می‌آید، کانه این فتنه‌ها  
تیری است که انسان را هدف می‌گیرد  
تا او را ساقط کند.

«وَعَنِ الْمَعَاصِي عَاصِمًا؛ و از گناهان  
حفظم کن.» به من توحیدی بده که مرا  
از گناهان حفظ کند.  
«إِبرَأْتِكَ وَرَحِمْتَكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ.»

«وَكُنْ لِي عَلَى الْأَعْدَاءِ نَاصِرًا؛ من را بر